

# شرح احوال خواجه‌گی احمد کاسانی

## و گذری بر رساله در بیان ذکر

مسعود صادقی<sup>۱</sup>

حسن‌سادات بنی طباء<sup>۲</sup>

**چکیده:** ذکر در اندیشه عارفان و صوفیان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است به‌طوری‌که با مطالعه در فرق مختلف تصوف می‌توان آرا و نظرات بسیاری درباره ذکر به‌عنوان یکی از لوازم سلوک عارف یافت.

از جمله صوفیانی که به انجام ذکر با آداب و شرایط خاص تأکید بسیار دارند، صوفیان نقش‌بندی‌اند. خواجه‌گی احمد کاسانی یکی از مشایخ و بزرگان نقش‌بندی‌در رسائل فارسی خویش از ذکر و نقش سلوکی آن برای عارف بسیار سخن گفته است، به‌طوری‌که یکی از رساله‌های خود را با عنوان در بیان ذکر به‌طور خاص به این موضوع اختصاص داده است. این مقاله به معرفی شخصیت این عارف بزرگ و تصحیح این رساله اختصاص دارد.

**واژگان کلیدی:** ذکر، آداب ذکر، احوال ذکر، کاسانی، ذکر لا اله الا الله.

E. mail: sadeghi72@yahoo.com

۱. عضو هیئت علمی دانشکده الهیات دانشگاه تهران

E. mail: hosnabanitaba@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد عرفان اسلامی

تأیید مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۱۵

دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۱

سید احمد فرزند جلال الدین فرزند جمال الدین برهان الدین خواجه، معروف به «خواجگی احمد» و «مخدوم اعظم» در کاسان<sup>(۱)</sup> از توابع فرغانه به دنيا آمد. (۸۶۸ تا ۹۴۹ هـ) مؤلفان نقشبنديه او را «قطب دوران و غوث زمان» خويش خوانده‌اند. نسبت صوري او از جانب پدر به شيخ برهان الدین قلح و با چهارده واسطه به امام على بن موسى الرضا<sup>(۲)</sup> و از جانب مادر به سادات کاسان می‌رسد. نسبت معنوی ايشان نیز به مولانا محمد قاضی، خليفه خواجه عبيده‌الله احرار، می‌رسد که دوازده سال نزد ايشان بود و از صحبت وی بهره می‌جست (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۶ – ۲۵۴؛ نفیسی، ۱۳۴۴: ۴۰۰).

روزگار جوانی خواجگی احمد در کاسان به کشاورزی، فرآگیری علوم و شاگردی نزد میر سید عالم سپری می‌شد که جذبه الهی او را فراگرفت و آرام و قرارش را رibود. در پی درمان اين سرگشتنگی و بي سروساماني راهی چاچ (تاشكند امروزی) شد و به حلقة مریدان مولانا محمد قاضی پيوست. به دليل آمادگي معنوی و قابلیت‌های روحی که داشت در زمان کوتاهی از جایگاه والايي نزد استاد خويش برخوردار گشت (پژوهنده، ۱۹۹۷ – ۱۹۹). مولانا محمد قاضی که از ابتدا به مقام روحانی اين عارف بزرگ پي برد بود، به وی نسبت «شاهbaz بلندپرواز» داد و تربیت او را بر خود واجب و لازم شمرد.

در عظمت مقام عرفانی او اين حکایت را نقل کرده‌اند که خواجه احرار پيش از ولادت وی، هنگامی که در يکی از سفرهایش از کاسان عبور می‌کرد، به ظهور او بشارت داده بود (برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۵). همچنین سخنانی از کاسانی هنگامی که تحت تربیت محمد قاضی بود و سایر مریدان را به تعجب وامي داشت بيانگر همین بزرگی است. در نسمات‌القدس من حدائق الانس در اين باره آمده است:

شيخ حمل الدین تاشكندی که از مخلصان حضرت مولانا محمد قاضی بوده ... روزی از حضرت مولانا خواجگی شنیده که فرموده‌اند: هرچه در هژده هزار عالم است در وجود خود مشاهده می‌کنیم. این سخن را به طریق استفسار و تعجب به عرض حضرت مولانا محمد رسانیده که می‌تواند بود که کسی هژده هزار عالم را در وجود خود مشاهده می‌کند؟ فرموده‌اند این سخن کیست؟ گفت از مولانا خواجگی. فرمودند: آري این سخن وی است و از وی می‌آید. مدت‌هاست که وی صاحب این حال است. بنابر حرمت پیری و مریدی گردد ما می‌گردد (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۶ – ۲۵۵).

همچنین باز از ایشان نقل شده است:

وقتی در خدمت مولانا خود - قلس سره - در بخارا مرا غیبی روی داد و در آن رفتگی سرور عالم - صلی الله علیه و سلم - را دیدم که سیبی را به وی کرده به من دادند که بوی آن سبب عالم را گرفت. این واقعه را به حضرت مخدوم خود عرض کردم، فرمودند از تو نسبتی ظهور کند که عالم را فرو گیرد (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۶).

کراماتی نیز از خواجگی کاسانی نقل می‌کنند که از آن جمله در نسماط‌القدس می‌خوانیم:

و از حضرت مولانا خوارق کثیر نیز مشهور است که بعضی اصحاب ایشان آن را در قید کتابت کشیده‌اند. یکی از خوارق غریب ایشان که بعد از وقوع آن خود فرموده‌اند که می‌توان نوشت و اگر بزرگان پیش می‌شنیدند انصاف می‌دادند، آن است که ضعیفه را طفل چند ماهه در رحم بمرد و قابلات از اخراج آن عاجز آمدند و آن ضعیفه مشرف هلاکت شد. والدۀ آن ضعیفه که از مخلصات حضرت مولانا بود بهزاری و بی‌قراری بسیار از آن فخر کبار التماس امداد نمودند.

مولانا به خانه آن ضعیفه رفته بیرون در مراقب شدند و از گرمی غیرت در عرق رفت، بهناگاه صیحه برکشیدند، مقارن آن صیحه آن طفل مرده ورم کرده بیرون افتاد (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۶۰-۲۶۹).

پس از مرگ مولانا محمد قاضی، خواجگی احمد بر مسند او نشست و به تربیت مریدان همت گماشت. او در مدت کمی جمع کثیری از صوفیان و علمای زمان و سلاطین و امرای ترک و تاجیک و ازبک را مرید خود ساخت، به طوری که در برخی منابع تعداد مریدان خاصی را که تحت تربیت ایشان بوده و از خلفای نقشبندیه شمرده می‌شوند شصت نفر ذکر کرده‌اند (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۶۰-۲۶۹). از جمله سلاطین و امرایی که به او ارادت می‌ورزیدند می‌توان به عیادله خان شیانی، محمد سلطان جویباری، جانی ییگ سلطان، ظهیرالدین محمد بابر و سلطان همایون در هند اشاره کرد (Svat Soucek: 158). همچنین از میان صوفیان بر جسته‌ای که به وی ارادت می‌ورزیدند می‌توان خواجه محمد اسلام جویباری، خواجه محمد سعید جویباری، مولانا دوست اخیکتی، مولانا لطف‌الله ارجاكتی (جستی)، خواجه بابای تاشقندی، پیر رومی، شیخ دوست صحاف، شیخ خرد و مولانا میرمحمد کاشغی را نام برد (انوشه، ۱۳۸۰: ۶۲؛ کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۷۱-۲۸۹؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷: ۸۰).

کاسانی پس از چندی از تاشکند به کاسان رفت و برای گسترش این طریقت در کاسان کوشید ولی در آنجا اغتشاشات اجتماعی، شایعات، تعرض‌ها و اهانت‌های پیاپی عرصه را برو او تنگ کرد، ناگزیر همراه خانواده خویش به سمرقند سفر کرد و در روستایی بیرون شهر سمرقند که پس از اقامت او دهیبد نام گرفت، مقیم شد. پیش از استقرار در سمرقند، به سراسر بلاد اسلامی از جمله خراسان، هرات، مصر، مکه، هند و کابل سفر کرد. او در هرات شعر و موسیقی را نزد جامی آموخت. پس از این سفرها تا پایان عمر در دهیبد زیست و همانجا نیز وفات یافت. آرامگاه وی نیز در آنجاست. پس از او فرزندانش در آن روستا ماندگار شدند، ازین‌روی آن‌ها را دهیبدی می‌خوانند.

کاسانی دارای چهار همسر، سیزده پسر و یازده دختر بود. بعضی از پسران او پس از کاسانی بر مستند ارشاد نشستند. از جمله خواجه کلان دهیبدی فرزند دوم و خواجه دوست فرزند چهارم وی. خواجه اسحاق دهیبدی یا همان خواجه اسحاق ولی نیز یکی دیگر از فرزندان کاسانی است که در زمان مرگ پدر خردسال بود، اما براثر تربیت شیخ لطف‌الله جستی مراحل سلوک تصوف را پیمود تا خود به ارشاد طالبان مشغول شد و مورد احترام و اعتقاد خاص مردم قرار گرفت (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۱۶۰؛ دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷: ۸۰).

در زمان خواجه‌گی، اعتبار و منزلتی که نقشبنديه در عهد خواجه عبیدالله احرار داشت تجدید نشد، با این حال کاسانی بی‌تردید در حیات، استمرار و گسترش این طریقت در تاریخ نقشبنديه، نقش عمده‌ای ایفا نموده است. تألیف پنج اثر حاوی مقامات و مناقب کاسانی در شرایطی که اطلاعات مربوط به دیگر مشایخ نقشبندي آن دوره محدود است (پژوهندۀ، ۱۳۷۷: ۲۱۰)، بیانگر حسن شهرت و نفوذ تأثیر اوست.

خواجه‌گی احمد کاسانی بیش از سی رساله در حوزه تصوف و عرفان به زبان فارسی نگاشته است، رسائل عرفانی کاسانی دارای جنبه‌های تعلیمی و اندرزگونه با استشهاد از آیات، روایات، احادیث و اشعار بسیار است. به کارگیری این شیوه بیان همراه زبان تمثیلی و تشیهات مکرر بر لطف و دلنشیتی رسائل وی افزوده است، با وجود سادگی نثر و کاربرد معمول و متعارف واژگان و زبان، اما استعمال جملات معتبره طولانی و شمار قابل توجه آن، گاهی نثر را مشکل و پیچیده می‌نماید. کاسانی در انتخاب موضوعات و پرداختن به مفاهیم، همچنین استفاده از جملات و عبارات تکراری در رسائل خود، بی‌پروا به نظر می‌آید.

خواجگی احمد کاسانی از صوفیان مهم و تأثیرگذار طریقہ نقشبندیه است. او افزون بر پایبندی به اصول یازده گانه نقشبندیه، و التزام به سنت پیامبر<sup>(ص)</sup> دارای اندیشه‌های مستقل و متفاوت و حتی مغایر با آرای بهاءالدین نقشبند مؤسس و بنیان‌گذار این سلسله می‌باشد. این عقاید نو در طریق نقشبندی گاهی مایه انکار او و اهانت به وی می‌گشت و ادامه کار را برایش سخت می‌نمود. ارادت و توجه او به سلاطین و امرای زمان خود، ذکر علائیه، وجود و سماع، برهنه کردن سر و بلند کردن صدا به درد و سوز و ناله از جمله اموری است که وی به طریق نقشبندیه افروز؛ درحالی که تا پیش از این بزرگان نقشبند آن را نهی می‌نمودند.

کاسانی با الحق این تغییرات به این طریقت مورد تردید و اعتراض معتقدان نقشبندیه و حتی برخی مریدان خویش واقع می‌شد. نوآوری‌های وی این دغدغه خاطر را برای اطرافیان به همراه داشت که او طریق خواجگان را تغییر داده است.

یکی از خصوصیات بارزی که در اندیشه و عمل کاسانی دیده می‌شود ارتباط خوب و دوسویه وی با سلاطین و امرای زمان خود می‌باشد. دلیل این امر را می‌توان در آثار کاسانی و از زبان خود وی پیدا نمود. کاسانی که به خاطر ایجاد نوآوری‌هایی در طریق نقشبندیه بهشدت مورد آزار و توهین قرار گرفته بود، نه تنها در برابر هجوم اتهامات دست از عقاید خود برنداشت و صحنه را خالی نکرد، بلکه با توصل به حمایت پادشاهان، سعی در تثیت عقاید خود نمود. ترویج طریقت صوفیان در سایه حمایت و اعتقاد پادشاهان در بسیاری از آثار کاسانی با جدیت تمام دنبال شده است.

کاسانی کوشش کرد تا روابط میان مشایخ طریقت با پادشاهان عصر را رسالتی الهی و تکلیفی آسمانی جلوه دهد. به نظر می‌رسد ارادت و حرمت سلاطین عهد تیموری و صفوی نسبت به مشایخ صوفیه به خصوص اعتبار و حرمت خواجه عیادالله احرار و نقش و جایگاهی که نقشبندیه در زمان او بدان دست یافت، کاسانی را تشویق کرد در چنین شرایط مساعدی جهت بهدست آوردن امتیازات به نفع طریقت خود بکوشد. همچنین قدسی جلوه‌دادن رسالتش در هدایت پادشاهان زمان، این امکان را به او می‌داد تا شبھه مریدان و دوستدارانش درباره ارتباط او با سلاطین عصر را برطرف نماید (پژوهنده، ۱۳۷۷: ۲۰۴).

با اینکه کاسانی اهل تسنن بود، اما از آثار او برمی‌آید که به ائمه شیعه ارادت داشته و برای ایشان احترام قائل بوده است. کاسانی که خود از سادات کاسان بوده و نسبش به امام رضا<sup>(ع)</sup>

می‌رسد در آثارش از احادیث و روایاتی استفاده می‌کند که اکثر آن‌ها از ائمهٔ شیعه نقل شده است. همچنین همان‌طور که در رسالهٔ آداب السالکین بیان می‌کند، سلسلهٔ خواجگان را به امام جعفر صادق<sup>(ع)</sup> می‌رساند و از ایشان با لفظ «امام» یاد می‌کند (کاسانی، آداب السالکین، نسخه خطی کتابخانه مجلس، برگ ۷۲ الف).

همچنین در رسالهٔ تنبیه السلاطین یزید بن معاویه را مورد لعن قرار می‌دهد که این موضوع نیز نشان‌دهندهٔ ارادت پنهانی او نسبت به ائمهٔ شیعه و امام حسین<sup>(ع)</sup> است (متزوی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۶۹۷). در هر حال کاسانی را می‌توان عارفی پایبند به سنت و شریعت و ارادتمند به یاران پیامبر<sup>(ص)</sup> دانست که به ائمهٔ شیعه نیز ارادت دارد، هرچند به‌طور خاص از آن‌ها نامی به میان نیاورده است.

### نگاهی به رسالهٔ در بیان ذکر

رسالهٔ در بیان ذکر یکی از سی اثر جلال‌الدین احمد کاسانی است که در این پژوهش تصحیح و بررسی شده است. این رساله که با زبانی ساده و شیوا و با یاری گرفتن از آیات، احادیث و اشعار متعدد و بسیار، جذابیتی دوچندان یافته، مخاطب را با خود همراه می‌کند و پله‌پله راه سلوک را به وی می‌نمایاند.

«ذکر» در دیدگاه کاسانی و پیش از آن در طریق نقشبندیه از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ به‌طوری که با رعایت آداب و شرایط کامل، می‌تواند فرد سالک را به منتهای درجهٔ عرفان و وصل محظوظ حقیقی برساند. حقیقت ذکر که از دید این عارف بزرگوار، حضور و آگاهی است، مانع از غفلت بنده شده و این یاد و حضور پیوسته و مدام حجاب‌های نفس را یک‌به‌یک کنار می‌زند و باعث طلوع خورشید حق و درخشش انوار آن در آسمان دل سالک می‌گردد.

کاسانی در این رساله، نه تنها به ذکر به‌طور خاص می‌پردازد و با دقت مراتب ذکر و ذاکر را بیان می‌کند، بلکه با پرداختن به الهیات ذکر یا اوصاف مذکور، همچنین روان‌شناسی ذکر یا احوال روانی ذاکر به‌طور کامل حق مطلب را به جا می‌آورد.

کاسانی با استفاده از تمثیل و بیان داستان‌هایی از عرفا و مشایخ صوفیه به زیبایی و جذابیت این رساله می‌افزاید و به مخاطب در درک بهتر آنچه قصد بیانش را دارد کمک می‌کند. وی پس از بیان مقدماتی در اهمیت ذکر به عنوان ابزاری برای رفع حجب و تقرّب به محظوظ، تقسیم‌بندی مناسبی برای سالکان و مراتب آن‌ها ارائه می‌دهد و براساس همین تقسیم‌بندی، ذکر هر

گروه را خاص همان گروه می‌داند. کاسانی سالکان را به سه گروه مبتدی، متوسط و متنه تقسیم کرده و برای هر کدام از این سه گروه بدایت و نهایتی بیان می‌کند. بدایت در هر گروه ابتدای راه سلوک آن است و نهایت، متنه درجه‌ای است که سالک در آن مرتبه خاص بدان دست می‌یابد. بدین گونه که سالک مبتدی پس از رسیدن به نهایت مرتبه‌ای که دارد وارد گروه متوسطان شده و در بدایت آن قرار می‌گیرد؛ و به همین صورت راه را می‌پیماید تا به متنه درجه کمال دست پیدا کند. این همان جایگاه و مرتبه‌ای است که کاسانی از آن به «فناه اتم» یاد می‌کند.

کاسانی برای هر کدام از سالکان در این سه مرتبه ذکر مخصوصی را بیان می‌کند که به وسیله آن راه سلوک را طی کنند و پس از رسیدن به نهایت مرتبه‌ای که در آنند وارد مرتبه بالاتر گردند.

### حقیقت ذکر از دیدگاه کاسانی

کاسانی ذکر را هم در برابر غفلت به کار می‌برد و هم به معنای غفلت و فراموشی؛ غفلت از مسوی الله و آنچه غیر از خداوند است؛ غفلت از خویشن و بی‌خودشدن از خود، به گونه‌ای که سالک همه چیز را خدا ببیند و هیچ چیز جز خدا نبیند؛ و غفلت از این صفت بی‌خودی که از اوصاف انسانی است و رسیدن به حضور و آگاهی تمام که صفت ذاتی خداوند است. پس حقیقت ذکر از دیدگاه کاسانی رسیدن به حضور و آگاهی دائمی است.

ذکر حقیقی از دیدگاه خواجگی احمد آن است که نتیجه دهد. او نتیجه را «فنای وجود بشریت» می‌داند، سپس «وجود بشریت» را به تعلق‌هایی که انسان به چیزها دارد معنا می‌کند و معتقد است که ذکر وقتی نتیجه می‌دهد که این تعلق‌ها از میان بروند و اگر این طور نشد ذکر شن بی‌حاصل است.

او این نتیجه را در مرتبه مبتدیان برای ذکر قائل است و در مراتب بالاتر نتیجه را رسیدن و قرب به محبوب می‌داند و اموری چون رسیدن به درجات و مقامات بهشتی و یا درجات و مقامات دیگری که برای عرفا و سالکان حاصل می‌شود مانند صفاتی خاطر و بعضی از کرامات و مشاهدات را نتایج کوچکی می‌داند که عارف نباید بدان‌ها باز ماند و مشغول گردد و تنها باید به دنبال رسیدن به هدف حقیقی سلوک که قرب حق و معرفت الله است باشد.

کاسانی مقام و درجه قرب و وصول به حق را بالاترین درجه عارف می‌داند. از دیدگاه وی قرب، اتصال خداوند با روح و جان بنده و رهایی بنده از تمام هستی خویش است.

### روش تصحیح رساله در بیان ذکر

شناسایی نسخ خطی موجود و دست یابی به آن‌ها اولین و مهم‌ترین گام مصحح است. بنابراین ابتدا با مراجعه به فهرست نسخ خطی کتابخانه‌های ایران و کشورهای دیگر و همچنین مشورت با اهل فن، چند نسخه معتبر از مجموعه رسائل کاسانی را شناسایی کردم که این نسخه‌ها به ترتیب قدمت به شرح زیر است:

نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استامبول، شماره ۶۴۹، تاریخ کتابت ۹۹۷-۹۹۸ قمری.

نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۳۳۵، تاریخ کتابت حدود قرن ۱۲ قمری.

نسخه خطی کتابخانه گنج‌بخش پاکستان، شماره ۲۲۶۲، تاریخ کتابت قرن ۱۲ قمری.

نسخه خطی کتابخانه مرعشی نجفی، شماره ۱۲۵۳۷، تاریخ کتابت ۱۲۶۸ قمری.

نسخه خطی کتابخانه گنج‌بخش پاکستان، شماره ۱۴۰۱، تاریخ کتابت ۱۲۸۰ قمری.

از این پنج نسخه شناسایی شده، توانستم به سه نسخه دست پیدا کنم که عبارتند از نسخ خطی مجلس، گنج‌بخش شماره ۱۴۰۱، و مرعشی. البته هیچ‌کدام از این سه نسخه تمام رسائل کاسانی را دارا نبودند. به عنوان مثال از مجموع سی رساله کاسانی نسخه مجلس شامل یازده رساله، نسخه خطی گنج‌بخش شامل چهارده رساله و نسخه مرعشی شامل پانزده رساله می‌باشد. رساله در بیان ذکر کاسانی در دو نسخه گنج‌بخش و مجلس موجود بود، اما در نسخه مرعشی این رساله یافت نشد. بنابراین اساس کار این پژوهش بر دو نسخه مجلس و گنج‌بخش قرار گرفت. نسخه مجلس در این پژوهش با علامت اختصاری «آ» و نسخه گنج‌بخش شماره ۱۴۰۱، با علامت اختصاری «ب» مشخص شده‌اند.

در تصحیح این رساله سعی بر حفظ شیوه نوشتاری کاتب داشتم؛ اما در مواردی که در نسخه‌ها تفاوت‌های نوشتاری وجود داشت، نزدیک ترین شیوه به رسم الخط امروزی را برگزیدم. همچنین بنابر ضرورت برخی اصلاحات را در شیوه نگارش رساله انجام دادم که بدین شرح است:

۱. در هر دو نسخه حرف «گاف» بدون سرکش و به شکل حرف «کاف» نوشته شده بود که

در تمام موارد اصلاح شد.

نمونه: ذکر کو تا تو را جان است ← ذکر گو تا تو را جان است

۲. در هر دو نسخه برخی کلمات فاقد نقطه بودند که این مورد در نسخه «آ» بیشتر مشاهده می‌شد و با قیاس با نسخه «ب» اصلاح شد.

نمونه: حیر ← چیز

۳. شیوه کار تصحیح را بر جданویسی کلمات قرار دادم و کلماتی را که در نسخ «آ» و «ب» به دو شیوه نگارش شده بود، به صورت امروزی آوردم.

نمونه:

لایجتماعاند	←	لای社会效益
جان است	←	جانست
بی حاصلی	←	بی حاصلی
مجازی که	←	مجازی که
به هر چه	←	به هر چه
از او	←	از او
می گویند	←	میگویند

۴. در نسخه «ب»، گاهی اوقات به جای حرف «او» عطف، مصوت <sup>۲</sup> روی حرف قبل گذاشته شده بود که در همه جا همان «و» خوانده می شود و براساس نسخه «آ» اصلاح شد.

نمونه: او به ما محتاجُ ما محتاج نی ← او به ما محتاج و ما محتاج نی

۵. اسم های مختوم به «های» غیرملفوظ مانند آینه که در نسخه به صورت علامت وحدة نکره به شکل آینه نوشته شده بود، به صورت رسم الخط متداول امروزی (آینه ای) درآمد.

۶. از آنجاکه هیچ کدام از دو نسخه از لحاظ صحت و قدمت صلاحیت مبنی قراردادن را نداشت، به شیوه تلفیقی عمل کردم. بدین معنا که در صورت تفاوت دو نسخه در عبارتی خاص، هر کدام را که به نظر صحیح تر می آمد در متن قرار دادم و عبارت نسخه دیگر را در پاورپوینت درج کودم.

۷. آنچه در [ ] آمده اضافات مصحح است که به متن افزوده شده است.

۸. برای تسهیل در استفاده محققان، شماره صفحات نسخه «آ» داخل قلاب در متن ارائه شد. بنابراین عدد، بیانگر شماره صفحه نسخه و الف و ب نمایانگر صفحات پشت و رو می باشد.

۹. مستندات آیات، احادیث و اشعار تا جایی که در توان مصحح بود، پیدا و بر متن افزوده شد. همچنین معرفی مختصری درباره اشخاصی که خواجهگی کاسانی از ایشان در رساله اش نام برده، برای آشنایی بیشتر مخاطب، در پایان همین فصل در بخش پی‌نوشت‌ها آورده شد.

۱۰. در نقل احادیث و آیات از علامت «» استفاده نموده‌ام تا از متن رساله متمایز شود.

## بسم الله الرحمن الرحيم<sup>۱</sup>

رساله در بیان ذکر

الحمد لله الذي أظهر عيون الحكمة و المعرفة في قلوب المخلصين و المحققين و أجرى  
ال المعارف و الحقائق على لسان العارفين و العاشقين؛ و الصلة و السلام على رسوله محمد الذي  
خلق من الماء و الطين و على آله و اصحابه العارفين و العاشقين.

فاما بعد قوله تعالى «وَادْكُرْ رَبّكَ إِذَا نَسِيْتَ» (كهف: ۲۴). أى إذا نسيت غيرك، ثم نسيت  
نفسك، ثم نسيت وصفك. يعني فراموش کردن وصفی را که آن بی خودی و غیبت است از خود.

بیت:

ذکر گو ذکر تا تو را جان است پاکی دل ز ذکر یزدان است  
قال النبي - عليه السلام<sup>۲</sup> - :«أفضل الذكر لا اله الا الله». <sup>(۲)</sup>

بدان ای سالک طریق که جهت افضليت این ذکر بر اذکار دیگر آن است که این کلمه<sup>۳</sup> دو  
جزو است، در یک جزو نفی غیر است و در جزو<sup>۴</sup> دیگر اثبات محبوب حقيقی بر دل. تقدیم<sup>۵</sup> نفی  
بر اثبات از این جهت است که اولاً<sup>۶</sup> تا غیر منفی نشود<sup>۷</sup> محبت محبوب حقيقی [الف] بر دل  
ثابت<sup>۸</sup> نمی شود، چون که این ها ضدان لا يجتمعان اند.

بیت<sup>۸</sup>:

۱. ب: وبه نستعين
۲. ب: ع م
۳. ب: کلیمه
۴. آ: جز
۵. آ: فقدم
۶. آ: نمیشود
۷. ب: سابت
۸. ب: - بیت

یا<sup>۱</sup> دوست گزین کمال یا<sup>۲</sup> جان

چنان که رباعی حضرت خان عالی‌شأن عبید‌الله خان<sup>(۳)</sup> – سلمه‌الله و أبقائه<sup>۴</sup> – نیز ناظر است بر آن.

رباعی:

ای سالک او زنکا شکرنی<sup>۵</sup> همراه دی

حبس نفس ایلاب انجمن خلوتیدا

بدان ای سالک طریق که اولاً<sup>۶</sup> آدم و عالم نبود و<sup>۷</sup> نام هیچ‌چیز از مخلوقات در عالم نبود.

بنابر حکمتی که در بعضی رسائل نوشته شده است عالم را خلق کرد، اگر خواهی شرح از آنجا

طلب<sup>۸</sup> یا از خدام واجب الاحترام ایشان.

بیت:

شرح نطق او از او پرس ای سلیم

بعد از آن حضرت آدم [علیه السلام] را خلق کرد به ید قدرت خود و در چهل صباح. قال

النبي - علیه السلام<sup>۹</sup> - : «خمرت طینة<sup>۱۰</sup> آدم بیدی أربعین صباحاً».<sup>(۴)</sup>

[بیت.]

آ.۱: با

آ.۲: با

۳. ب: مهمان

آ.۴: ابقاء

آ.۵: تئیکری

۶. آ: بدان ای سالک طریق که نجات که اولاد عالم و آدم نبود

آ.۷: - و

۸. ب: شرح آن را آنجا طلب کن

آ.۹: + عن الله تعالى

آ.۱۰: طینت

خاک ما گل کرد در چل<sup>۱</sup> بامداد

پس از آن جان را در او آرام داد

(عطار)

و از روح خود در قالب آدم دمید. قوله تعالیٰ: «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي»، (حجر: ۲۹) و بهشت فرستاد و در بهشت حضرت حوارا از پهلوی چپ او خلق کرد و هر دو را به دنیا فرستاد به جهت<sup>۲</sup> امارت دنیا.

بیت:

چو آدم را فرستادیم بیرون      جمال خویش بر صحراء نهادیم

چه<sup>۳</sup> حقیقت آدمی همان روح<sup>۴</sup> الهی است که گفته شد اوصاف او علم و حیات<sup>۵</sup> و حکمت حکمت و قدرت و سمع و بصر و ارادت و کلام. هرچه غیر این هاست همه اوصاف بشریت است که در دنیا او را<sup>۶</sup> حاصل شده است. این حجابی شده او را از حقیقت مقصود که حق است سبحانه سبحانه و تعالیٰ. سالک طریق خواهد که باز به حقیقت خودش که حق است [ب ۳۵] سبحانه و تعالیٰ واصل شود بی رفع این حجابات ممکن نیست.

بیت:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم      خوش آن دمی که از این چهره پرده<sup>۷</sup> بر فکنم  
(حافظ)

از این جهت حضرات خواجگان<sup>۸</sup> - قدس الله ارواحهم - ذکر «لا اله الا الله» را که افضل همه اذکار است از جهت<sup>۹</sup> نفی غیر از دل و اثبات محظوظ حقیقی بر دل اختیار کرده‌اند تا به کلمه «لا

۱. ب: چهل

۲. آ: بجهة؛ ب: فرستاد به دنیا از جهت

۳. آ: هرچه

۴. ب: روحی

۵. آ: جهات

۶. ب:- را

۷. آ: برده

۸. آ: جهة

اله» هرچه نشان غیر است<sup>۱</sup> بزدایند از دل و به کلمه «الله» محبت حضرت محبوب حقیقی<sup>۲</sup> را که حق است - سبحانه و تعالی - در دل ثبت سازند.

همچنین نفی غیر و اثبات محبوب حقیقی کرده به جایی رسد که هرچه نشان وجود و هستی سالک است از ساحت دلش منفی شود که هیچ نماند از محبت غیر مگر محبت محبوب حقیقی. بعد از آن گفته گفته به جایی رسد که سالک و صفت<sup>۳</sup> سالک که آن بی خودی و بی شعوری است نیز نماند جز حضور و آگاهی<sup>۴</sup> حضور و آگاهی علی الدوام که صفت ذاتی حق حق است - سبحانه و تعالی - عبارت از وجود موهوب حقانی این وجود است. هرچه<sup>۵</sup> از سالک ظاهر می شود از آن اوست - سبحانه و تعالی - ، سالک را هیچ نیست.

بیت:

بعد از این گر<sup>۶</sup> شرح گویم ابله‌ی است زآنکه شرح این ورای آگهی است

بیت:

نماند مرگت اندر دار<sup>۷</sup> حیوان به یکرنگی برآید قالب و<sup>۸</sup> جان  
(شبستری)

همچنان که در این مقام از حضرت - صلی الله علیه وسلم - واقع شد من الله تعالی: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»، (انفال: ۷).

[بیت]

۱. ب: نشان غیر و حیز تست

۲. آ: - بر دل اختیار کرده‌اند... محبت حضرت محبوب حقیقی.

۳. ب: وصف

۴. ب: - و

۵. ب: هزار

۶. ب: که

۷. آ: در

۸. ب: - و

ما رمیت اذ رمیت بی وی است

همچنین قال الله از صمتش<sup>۱</sup> بحسبت

بدان ای طالب صادق که سالکان این طریق سه قسمند: مبتدی و متوسط و متنهی. چون که ذکر «لا اله الا الله» سبب رفع حجاب و وصل محبوب حقیقی می‌شود، پس چاره نباشد هر یکی از این مبتدی و متوسط و متنهی را از ذکری که به آن رفع حجابات کنند از دل [الف] و وصل سازند خود را به محبوب حقیقی.

اولاً بدان ای سالک راه حقیقت که ذکری که ثمره و نتیجه او وصل محبوب حقیقی است، آن است که<sup>۲</sup> سالک طریق می‌باید که این سرنشته دولت را از کامل مکمل گیرد که او از کامل مکملی دیگر گرفته باشد. همچنین معنعن<sup>(۶)</sup> تا حضرت - صلی الله علیه وسلم - نتیجه دهد. چنانکه گفته‌اند: تیر از ترکش سلطان باید تا حمایت را شاید.

بعد از بهدست آوردن این سرنشته از کامل مکمل به حکم خیر الاعمال أدومنها<sup>(۷)</sup> به طریق دوام در همه جا و<sup>۳</sup> با همه کس و در همه کار می‌باید که مشغول و حاضر باشد، بیت:<sup>۴</sup>

سرنشته دولت ای برادر به کف آر  
دایم همه جا با همه کس در همه کار  
میدار نهفته روی<sup>۵</sup> دل جانب یار  
(ابوسعید ابیالخیر)

به صدق و اخلاص تمام.

دیگر ذکری که از<sup>۶</sup> پیش خود یا از پدر و برادر و مصاحبان و استادان و معلمان و از کتب، یا از کسی که به مرتبه تکمیل<sup>۷</sup> و ارشاد نرسیده باشد، گرفته باشند،<sup>۸</sup> این نتیجه نمی‌دهد؛ چرا که این‌ها را<sup>۹</sup> گفته‌اند به منزله تخمی است نارسیده، او سبز نخواهد شد، از کجا که بر دهد.

۱. آ: ارمیش

۲. ب: - که

۳. آ: - و

۴. آ: - بیت

۵. ب: چشم

۶. آ: - از

۷. آ: مکمل

بیت:<sup>۳</sup>

ب، بیر مرو تو در خرابات  
هر چند سکندر زمانی

لیکن بری نداد چه حاصل ز کشت ما  
کشتم به سینه تخم وفای تو سال‌ها  
اگرچه نتایج دیگر حاصل شود<sup>۴</sup> مثل صفاتی خاطر و بعضی از کرامات و مکافات و درجات  
در بهشت از حور و قصور و امثال این‌ها؛ همه سهل است پیش درجات عاشقان و عارفان که آن  
قرب و وصل محبوب حقیقی است.

[بیت:]

بیت:

قرب حق از قید هستی رستن است  
اتص هست رب الناس را با جان ناس  
(مولوی)

و این [۳۶ب] مقام قصور و حور<sup>۵</sup> اکثر مقام ابلهان است در جنت. قال النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اکثر أهْل الْجَنَّةِ الْبَلِيلَةِ<sup>۶</sup>. درواقع با وجود وصل محبوب حقیقی در دنیا به این اندک  
فرصت و آلات و اسباب که به او داده‌اند حاصل می‌تواند کرد، به فواکه جنت باز ماندن جز ابلهی  
چه خواهد بود؟!

بیت:

دیگران را وعده گر فردا بود  
لیک ما را نقد هم اینجا بود<sup>۷</sup>

نقل است از حضرت شبی<sup>۸</sup> - قدس - که گذار<sup>۹</sup> ایشان هرجای<sup>۱۰</sup> افتاده باشد<sup>۱۱</sup> که قاری این  
قرائت<sup>۱۲</sup> می‌کرده باشد، قوله تعالی: «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَأَكْهُونَ»، (یاسین:۵۵)،

۱. آ. رسیده باشد که گرفته باشد

۲. آ:- را

۳. آ:- بیت

۴. آ:- شود

۵. ب: حور و قصور

۶. ب: گذار

۷. ب:- هر جای

۸. ب: برافتاده باشد

حضرت شیخ فربادی کرده گفته باشند که: اللهم لا تجعلنی من هم؛ یعنی بار خدایا مرا از این ابلهان مگردان که به فواکه جنت از تو بازمانم.  
کمال قابلیت و<sup>۲</sup> استعدادی که حق سبحانه و<sup>۳</sup> تعالی به آدمیان داده است به هرچه از او باز می نمانند ابلهی است.

بیت:

به هرچه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و<sup>۴</sup> چه زیبا  
به هر چه از دوست دور افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان<sup>(۱)</sup>  
نقل است از حضرت امیر سید شریف - قدس سرہ - که در آوان طلب علم<sup>۵</sup> به واسطه زهد و  
تقوی، صفاتی خاطر ایشان در مرتبه[ای] بوده است که بر در مسجدی<sup>۶</sup> مقفل که می رسیده اند  
همین که<sup>۷</sup> اشارت<sup>۸</sup> می کردند قفل از هم می ریخته<sup>۹</sup> است. مکاففات ایشان<sup>۱۰</sup> به مرتبه[ای] که  
همه چیز پیش ایشان ظاهر بوده؛ با این همه<sup>۱۱</sup> دانسته اند که این ها مقصود نیست.

بیت:

سلوک راه عشق از خود رهایی است      نه قطع منزل و طی مقامات  
من و مستی و ذوق<sup>۱۲</sup> می پرستی      چه کار آید مرا کشف و<sup>۱۳</sup> کرامات

۱. آ: قرأت

۲. آ: - و

۳. آ: - سبحانه و

۴. ب: - و

۵. ب: - علم

۶. ب: مسجدهای

۷. آ: - همین که

۸. آ: + که

۹. ب: مریخته

۱۰. آ: ازیشان

۱۱. آ: با همه

۱۲. ب: + و

۱۳. ب: - و

و مقصود از همه [الف] طاعات و عبادات از فکر و ذکر و علم و عمل، وصل محبوب حقیقی بوده<sup>۱</sup> است؛ و حصول او بی صحبت و ارادت کامل مکمل میسر نی. به صحبت شریف خواجه علاء الدین عطار<sup>(۱۲)</sup> - عطّر الله تربته - شتافته‌اند، به نظر قبول و طریقه ایشان مشرف شده‌اند.

بیت:

اصل این جمله کمالات به جز مرشد نیست      پیر صاحب دل کامل صفت بحر آشام

در اندک زمانی کمالات ایشان در صحبت شریف ایشان به جایی رسیده بود که بعد از مفارقت از حضرت خواجه هرچه در صحبت شریف ایشان در چغانیان<sup>(۱۳)</sup> می‌گذشته<sup>۲</sup> در سمرقند سمرقند حضرت امیر را معلوم می‌شده.

غرض<sup>۳</sup> این سخنان آنکه به هر طریقی از طرق این طایفه که عمل می‌کند سالک طریق، می‌باید که به اجازت و ارادت کامل مکمل باشد تا وصل محبوب حقیقی حاصل شود. دیگر بدان که هیچ ذکری و فکری و عملی سالکان<sup>۴</sup> طریق را بهتر از صحبت کامل<sup>۵</sup> مکمل مکمل نیست، آنچه در یک زمان در صحبت او حاصل می‌شود به سالهای دراز به ذکر و فکر حاصل نمی‌شود.

بیت:

صحبت پیر به ز هر عمل است      هر که با او نشست در عمل است

[بیت:]

الشیط سایه رهبر به است از ذکر حق  
ان یفرِ مِن ظَلَّ عمر  
(مولوی)

باز آمدیم به<sup>۶</sup> بیان صحبت: بدان ای سالک طریق که به حکم «الطرق الى الله» بعد انسان<sup>۷</sup> الخالیق»، (مجلسی، بی‌تا، ج: ۶۴، ۱۳۷). اگرچه راه به حضرت حق سبحانه و تعالی به عدد هر نفسی

۱. ب: - بوده

۲. آ: نگذشته

۳. ب: + از

۴. ب: سالک

۵. ب: + و

۶. آ: - به

است، اما بهترین راهها و نزدیک‌ترین طرق، طریق صحبت کامل مکمل است. چراکه طریق<sup>۱</sup> حضرت و صحابه کرام او [۳۷ب] – صلی الله علیه وسلم – صحبت بوده است. نمی‌بینی که صحابه کرام – رضوان الله علیهم اجمعین – با آنکه همه کمالات را داشتند و با همه اوصاف نیک موصوف بودند، موسوم به صحابی شدند.

و آنکه گفته‌اند: إِصْحَبُوا مَعَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَطْبِقُوا فَاصْحَبُوا مَعَ مَنْ يَصْحَبُوا مَعَ اللَّهِ، مراد از این صحبت اینجا لازمه صحبت است که آن حضور و آگاهی است. یعنی حاضر و آگاه باشید به حق – سبحانه و تعالیٰ –؛ اگر نتوانید پس حاضر به کسانی باشید که ایشان حاضرند به حق – سبحانه و تعالیٰ –.

دیگر بدان که فایده تمام از صحبت وقتی حاصل می‌شود که آداب و شرایط صحبت را بدانی و به جای آری. هر<sup>۲</sup> چه آداب و شرایط را در آداب السالکین<sup>(۴)</sup> مستوفی نوشته شده است از آنجا بطلب.

آمدیم به بیان تلقین ذکر «لا اله الا الله» که حضرت خواجگان – قدس الله ارواحهم<sup>۳</sup> – از آن<sup>۵</sup> آن<sup>۶</sup> جمله اذکار اختیار کرده‌اند.

چون که سالکان طریق سه قسم‌اند، ذکر نیز سه قسم است. ذکر مبتدیان این طریق آن است که ذکر «لا اله الا الله» را به حرکات ثلثه و وقوف ثلثه می‌باید گفت به اجازت کامل مکمل. اولاً آنکه نفس خود را در زیر ناف حبس می‌باید کرد و زبان را بر کام می‌باید چسبانید<sup>۷</sup> و این نفس را را آخر انفاس خود اعتقاد می‌باید<sup>۷</sup> کرد. چون که عبارت از عمر نفسی چند است محدود فی علم الله.<sup>۸</sup> گفته‌اند ماضی مرده است و مستقبل نزاده است و حال در نزع است.<sup>(۱۵)</sup>

۱. ب: طرایق

۲. ب: + تعالیٰ

۳. ب: - هر

۴. آ: قدس الله سره

۵. ب: - آن

۶. آ: چسبانید؛ ب: چسفانید

۷. آ: - می‌باید

۸. ب: + تعالیٰ

حرکات ثلثه آنکه در زمان گفتن «لا» سر خود را بالا می‌باید کرد و در زمان گفتن «الله» به جانب دست راست حرکت کرده هر تعلقی که عبارت از حجابت اوست از وصل [۳۸ الف] محبوب حقیقی در نظر<sup>۱</sup> آورده به شمشیر «لا» این‌ها را از دل خود قطع کرده، در زمان گفتن «الله» نفس حبس کرده خود را به دل حقیقی که عبارت از اندیشه اوست به جانب دست چپ متوجه گوشت‌پاره صنوبری‌الشکل ساخته به زور هرچه تمام‌تر بکشد تا اثر حرارت نفس به ناخن پای سالک برسد.

به وقوف ثلثه: وقوف عددی و وقوف زمانی و وقوف قلبی.<sup>۲</sup>

وقوف عددی آنکه ذکر را شمرده گوید طاق طاق، از سه تا بیست‌ویک که محل نتیجه است. وقوف زمانی آنکه در زمان حبس کردن و گذاشتن نفس و مایین‌النفسین حاضر و آگاه باشد که خاطر غیری در دل راه نیابد.<sup>۳</sup>

و<sup>۴</sup> وقوف قلبی آنکه در زمان گفتن «الله» دل خود را به خدا حاضر سازد. همچنین طاق طاق طاق طاق گفته می‌رود تا به یک نفس به بیست‌ویک برسد که محل نتیجه است. مراد از نتیجه اینجا فنای وجود بشریت است، عبارت از وجود بشریت<sup>۵</sup> آن تعلق‌ها است که بُود بُود او را به چیزها. اگر تعلق و محبت یکی از این‌ها از دل او نفی<sup>۶</sup> شده است<sup>۷</sup> ذکر او نتیجه داده داده است، و اگر نه دلیل است به بی‌حاصلی عمل<sup>۸</sup> او، یعنی نقصانی در عمل او واقع شده است. احتیاط کند، باز از سرگیر طاق طاق تا باز به بیست‌ویک برسد. ملاحظه کن، اگر ذکر او نتیجه داده است. همچنین طاق طاق گفته می‌رود تا آن زمان که<sup>۹</sup> وجود بشریت که عبارت از تعلق‌های اوست تمام منفی شود که تعلق هیچ چیز از اشیا مقدار نیم‌سوزی در دل او نماند.

۱. ب: + خود

۲. آ: - وقوف عددی و وقوف زمانی و وقوف قلبی

۳. آ: آگاه باشد خاطر غیری در دل درنیابد.

۴. آ: - و

۵. آ: - عبارت از وجود بشریت

۶. ب: منفی

۷. ب: - است

۸. آ: عملی

۹. ب: آنرا مانکه

بیت:

سوزنه، را پای بند راه عیسی، ساختند حب دنیا بند آمد گر همه یک<sup>۱</sup> سوزن است<sup>(۱۶)</sup>  
این است معنی «إذا نسيت غيرك». سالک در این مقام از بندگی<sup>۲</sup> حرف و تکاليف<sup>۳</sup> آزاد شد،  
شد، تا این زمان از او هیچ کاری نمی آید غیر از این، این زمان امید است [۳۸ب] که از وی کارها  
آید چنانکه گفته‌اند:

مثنوی:<sup>۴</sup>

گر ز های هو اشارت می‌کنی	ور ز داد او عبارت می‌کنی
بنده حرفی نیاید از تو کار	جهد کن تا خیزد از پیشت غبار
هان <sup>۵</sup> بیفکن داد را آزاد کن	بنده شو بی هی و دادش یاد کن
	(مولوی)

این است نهایت ذکر مبتدیان این طریق.

#### بیان شرایط ذکر:

اول آن است که وضو را به طریق دوام بر خود لازم دارد، دیگر آنکه ذکر را<sup>۶</sup> از دل گوید و به دل  
دل گوید،<sup>۷</sup> از معده نگوید که نتیجه نمی‌دهد. از دل گوید یعنی از این اندیشه گوید که عبارت از  
از دل حقیقی است. به دل گوید یعنی به این گوشت پاره صنوبری‌الشكل گوید که در پهلوی چپ  
اوست.

دیگر آنکه این حرکات که گفته شد پیش مردم ظاهر نسازد و معنوی گوید، چرا که این نسبت  
شریف را به مثابه جوهری است، گفته‌اند هر چند پنهان‌تر لطفتش بیشتر.

۱. ب: نیم

۲. ب: بنده‌گی

۳. ب: + گفتن

۴. ب: بیت

۵. ب: ها

۶. آ: - را

۷. آ: - و به دل گوید

دیگر آنکه به طریق دوام گوید، اگر گاهی گوید و گاهی نگوید، به این طریق اگر هزار سال گوید نتیجه نمی‌دهد.

دیگر آنکه سالک از صحبت غیر جنس تا تواند گریزان باشد، همچنان که<sup>۱</sup> از شیر می‌گریزد.<sup>۲</sup>

بیت:

ز ابلهان بگریز چون عیسی گریخت  
(مولوی)

[بیت:]

نخست موعظت پیر صحبت این حرف است      که از مصاحب<sup>۳</sup> ناجنس احتراز کنید

(حافظ)

چون که آدمی را چنین قابل آفریده است<sup>۴</sup> که با هر کسی که می‌نشیند رنگ او می‌گیرد، پس پس سالک می‌باید که جز با عاشقان و عارفان نشست و خاست<sup>۵</sup> نکند تا از قبیل ایشان شود.<sup>۶</sup>

بیت:

با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین  
(مولوی)

دیگر آنکه<sup>۷</sup> در لقمه و پوشش تا تواند احتیاط کند به جد، که اصل در طریق این‌هاست. چه لقمه [۱۲۹] در وجود آدمی بهمنزله تخم است<sup>۸</sup> هرجه کارند همان بردارند.<sup>۹</sup> اگر طیب طیب طیب و اگر خیث، خیث.

۱. آ. - که

۲. ب: می‌گریزند.

۳. ب: مصاحب

۴. آ. - است

۵. ب: خواست

۶. آ. - شود

۷. در نسخه «آ» این دو کلمه ناخواناست.

۸. ب: + در زمین

۹. آ: بردارند همان

بیت:

لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها<sup>۱</sup>لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها<sup>۲</sup>

هرچیز<sup>۳</sup> کاری هم از آن جنس بدروى.  
 گر نیک مرد راهی<sup>۴</sup> برو<sup>۵</sup> تخم بد مکار  
 (مولوی)  
 و در پوشش احتیاط کند که ظاهر<sup>۶</sup> را<sup>۷</sup> تأثیر تمام است در باطن، چنانکه باطن را تأثیر تمام  
 است در ظاهر. که گفته‌اند: الظاهر عنوان الباطن.  
 نقل است از<sup>۸</sup> خواجه احرار، خواجه عبید‌الله<sup>(۱۷)</sup> – قدس سرّه العزیز<sup>۹</sup> – که روزی به صحبت  
 شریف حضرت<sup>۱۰</sup> امیر قاسم<sup>(۱۸)</sup> – قدس سرّه – درآمد، فرمودند: بابو هیچ می‌دانی که در این زمان  
 معارف و حقایق الهی در میان مردم چرا کم است؟ خود عنایت کرده فرمودند<sup>۱۱</sup> که بنای کار<sup>۱۲</sup>  
 بر تصفیه وجه استعداد است، و بنای تصفیه وجه استعداد بر لقمه حلال است. در این زمان لقمه  
 حلال کمیاب است. تا زمانی که دست ما کار می‌کرد طاقیه هزار بخیه می‌دوختیم و از آن وجه  
 می‌خوردیم و می‌پوشیدیم. کتابخانه‌[ای] از آباء مانده بود، این زمان او را فروخته‌ایم و وجه  
 تجاری ساخته‌ایم،<sup>۱۳</sup> از آنجا می‌خوریم و می‌پوشیم.

۱. آ، ب: اندیشه‌ها

۲. آ، ب: اندیشه‌ها

۳. ب: + که

۴. آ: رانی

۵. آ: – برو

۶. آ: + بی

۷. آ: + که

۸. ب: + حضرت

۹. ب: – العزیز

۱۰. ب: – حضرت

۱۱. ب: فرموده‌اند

۱۲. ب: اینکار

۱۳. آ: – ساخته‌ایم

نقل است از حضرت خواجه بزرگ، خواجه بهاءالحق والدین<sup>(۱۹)</sup> - قدس الله<sup>۱</sup> سره - که در لقمه در مرتبه[ای] احتیاط می‌فرموده‌اند که در زمان پختن طعام هیچ کس هیچ کاری را بی طهارت و از سر غفلت نمی‌کرده.<sup>۲</sup> اگر شخصی به غفلت<sup>۳</sup> چمچه<sup>(۲۰)</sup> در دیگ کمی خسته هیچ کس کس را از یاران خود نمی‌مانده‌اند از آن<sup>۴</sup> خوردن، و خود نیز نمی‌خورده‌اند و می‌گفته‌اند که طعامی که بر<sup>۵</sup> غفلت پخته شده است نتیجه‌اش غفلت خواهد بود. از این جهت یاران و خادمان ایشان همه به مرتبه حضور و آگاهی مشرف شده [۳۹ب]<sup>(۷)</sup> بودند.

دیگر محاسبه است. «أَفْضُلُ مَا يَلْزَمُ الْإِنْسَانَ نَفْسَهُ الْمَرْاقِبَةُ وَالْمَحَاسِبَةُ وَسِيَاسَةُ عَمَلِهِ بِالْعِلْمِ وَبِحُكْمٍ<sup>۶</sup> خَيْرِ الْأَعْمَالِ أَدْوَمُهُ»<sup>(۲۱)</sup> گفته‌اند عمل سالک طریق تا مدتی مدید پیوسته نشود هیچ نتیجه از عمل او حاصل نمی‌شود و عمل سالک طریق وقتی دائمی می‌شود که مراقبه و محاسبه را در کار دارد.

و مراد از مراقبه در این مقام این است که سالک هرگاه از خواب متنبه شود می‌باید که مراقب انفاس خود باشد که نفسی به غفلت از او به در نیاید تا نماز دیگر؛ چون نماز دیگر گذارد بعد از آن محل محاسبه است به حکم «تِفْكُرٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِّنْ عِبَادَةِ التَّقْلِينِ»<sup>(۲۲)</sup> تفکر کند بیند<sup>۸</sup> که چند نفس را به حضور و آگاهی برآورده است و چند نفس را به غفلت؛ پیدا سازد آنچه به غفلت برآورده است، توبه کند و هفتاد بار استغفار کند.

کما قال النبی: - علیه السلام - «إِنَّهُ لِيَغَانُ عَلَى قَلْبِي وَ إِنَّى لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً»<sup>(۲۳)</sup>. (محدث نوری، ح ۵۹۸۷ و ۵۹۸) تا آن بی کاری‌های او نیز از قبیل کار شود و<sup>۹</sup> آنچه به حضور

۱. ب: - الله

۲. آ: نمی‌کرده‌اند

۳. آ: - به غفلت

۴. آ: از آن

۵. ب: به

۶. ب: بوده‌اند

۷. آ: الحکم

۸. در نسخه «آ» نگارش این کلمه به صورت: «به بیند»، و در نسخه «ب» به صورت: «به بیند» آمده است.

۹. ب: - و

و آگاهی برآورده<sup>۱</sup> است شکر و حمد گوید حق - سبحانه و تعالی - را، تا سبب زیادتی عمل او شود<sup>۲</sup> کقوله تعالی: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (ابراهیم: ۷).

و سیاست عمل او به علم، آن است که هر عملی که کند از شریعت و طریقت به مقتضای علم مجباید که باشد تا نتیجه دهد.

بیت:

علم بايد تا عمل گنجي بود ورنه بي دانش، عمل رنجي بود

«شم نسیت نفسک»

دیگر بدایت متوضطان این طریق آن است که دل مجازی که عبارت از گوشت پاره صنوبری‌الشکل است به گفتار درآید، بی این تکلف‌ها که گفته شد. این زمان این تکلف‌ها را گذارد، به وقوف قلبی متوجه این گوشت پاره شود. بدایت ذکر متوضطان در این مقام این است، که تا چندانی که گوشت پاره از گفتن باز ایستد. این است ذکر متوضطان این طریق.

بعضی از علامات متوسطان آنکه در این زمان گاهی ایشان را بی‌شعوری‌ها و بی‌خودی‌ها دست می‌دهد و گاهی باز به وجود خود حاضر می‌شوند، ذکر ایشان در این زمان آن است که خود را به این بی‌شعوری و بی‌خودی در دهند تا آن زمان که بی‌خودی و بی‌شعوری دائمی شود. این است نهایت «نم نسیت نفسک» و مقام فنای فنا. هر چگاه سالک وجود و هستی خود را به تمامه در دریای فنا، فانی و مستهلک ساخت که هیچ اثری از وجود و هستی او یافقی نماند.

ست:

<sup>(۲۴)</sup> خانه و حیات کو کم نسسته است عاشقان داد اما خوش دل باختند

**مگ** این به خودی و به شعو<sup>دی</sup> که وصفه است از او صاف شست.

در این مقام سالک از خود غایب است و به حق حاضر. این نهایت سلوک متوسطان این طریق و بدایت منتهیان این طریق است و بعضی در این مقام غلط کرداده‌اند و این را نهایت خود ساخته‌اند، و مقام ارشاد و تکمیل این را خیل کرداده‌اند. و این مرتبه خداخوانان<sup>۳</sup> این طریق است.

## ۱. آراؤرد

۲. ب: + که

٣. ب: خداخانان

بیت:

گر خداخوانی مگو اسرار عرفان فاش فاش ور خدادانی بیا اسرار حق اظهار کن

[بیت:]

اگر چشمت شود روشن بوینی<sup>۱</sup>  
بسی راه از خداخوان تا خدادان  
لا بل به خود حاضر و به حق حاضر. ذکر منتهیان این طریق در این مقام فنای فنا آن است که  
حضور و آگاهی خود را که مغز و حقیقت ذکر است مدتی به این بی‌شعوری و بی‌خودی دردهند  
تا آن زمان که این اوصاف که بی‌خودی و بی‌شعوری است نیز به تمامه از ایشان زایل شود که هیچ  
وصفتی از اوصاف بشریت در ایشان باقی نماند. این است فناء فنا. و فناء اتم عبارت از این فنا  
است و خاصّه حضرت محمد رسول الله – صلی الله علیه وسلم – و امّتان او را به قدر متابعت او از  
این سعادت نصیب است.

بیت:

به قدر آینه حسن تو می‌نماید روی دریغ کـآینه ما نهفته در زنگ است

سالک به جایی می‌رسد که گاهی از خود غایب می‌شود از غایت شغلی که دارد و گاه به خود  
حاضر می‌شود. این صفت را<sup>۲</sup> به لسان این طایفه وجود و عدم می‌گویند. سالک می‌باید که  
اهتمام نماید که این دو صفت در وی دائمی شود، بر وجهی که از کمال بی‌شعوری تمام وجود  
خود را فراموش کند که هیچ از وجود و هستی خود خبر نماندش. بعد از آن به کمال همتی که  
دارد می‌باید که مغز و نتیجه ذکر که حضور و آگاهی است به همگی خود متوجه این بی‌شعوری  
سازد تا آن زمان که [الف] این بی‌شعوری تمام از وی زایل<sup>۳</sup> شود<sup>۴</sup> و آگاهی اش دائمی شود.

۱. در جای دیگری، از نسخه «آ» معادل این کلمه در نسخه «ب»، بینی آمده. اما همان‌طور که ذکر خواهد شد به دلیل جالفادگی مقداری از متن نسخه «آ»، این بخش از نسخه «ب» نقل شده است.

۲. آ: باشد تا نتیجه دهد... این صفت را

۳. آ: - و

۴. آ: زایل

۵. آ: نشود

این است وصل اعدام که گفته‌اند. پس از این می‌تواند که آن<sup>۱</sup> کارها که مردان این راه<sup>۲</sup> کرده‌اند که دهاند کند.

ست:

ووصل اعدام اگر توانی کرد کار مردان مرد تانی کرد

این است مقام لا بل به خود حاضر و به حق حاضر. حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رِبّهِ» به حققت این است.

بدان ای سالک طریق که فنا بر سه قسم است: یکی فنای وجود بشریت که آن نهایت مبتدیان این طریق است. دوم فنای نفس سالک که آن،<sup>۳</sup> عبارت از آن بی‌شعوری و بی‌خودی است، و آن<sup>۴</sup> نهایت سلوک متوسطان این طریق است. سیوم<sup>۵</sup> فنای وصف سالک که عبارت از زایل شدن زایل شدن بی‌خودی و بی‌شعوری است و این نهایت سلوک منتهیان این طریق است. پس از زایل شدن این همه اوصاف آنچه از سالک ظاهر می‌شود جز حضور و آگاهی هیچ نیست و این حضور و آگاهی علی‌الدوم صفت ذاتی حق است - سیحانه و تعالی -.

این زمان سالک هر چند در خود نظر می کند جز این حضور و آگاهی هیچ نمی یابد و هر چند می خواهد که این حضور و آگاهی را از خود دور کند نمی تواند. این است معنی لا بل به خود حاضر و به حق حاضر و این است وجود موهوب حقانی.

۱. آن - آن  
۲. که + ب: ب.  
۳. آن - آن  
۴. این : ب: ب.  
۵. سیم : ب: ب.

۷. در نسخه «ب» بخشی تکراری در اینجا آورده شده است که در نسخه «آ» نمی‌باشد و به نظر می‌آید اشتباه کاتب کتاب است. آن متن این است: «بیت: اگر چشمت شود روشن بوینی/ بسی راه از خداخوان تا خدادان. لا بل به خود حاضر و به حق حاضر. ذکر منتهیان این طریق در این مقام فناه فنا آن است که حضور و آگاهی خود را که مغز و حققت ذکر است مدتی، به این رسم شعوری و به نحو دی دردهن تا آن‌مانکه این اوصف که به نحو دی و به شعوری است

<sup>۱</sup>: مصرع

گر خدادانی بیا اسرار حق اظهار کن  
<sup>۲</sup>: بیت

خدادان<sup>۳</sup> گر خدادان شد به تحقیق  
به موری داد حق ملک سلیمان

[بیت:]

بنده بود اینجا رسید و شاه شد  
رهبر و رهبر نماند و راه شد  
آب کوزه چون در آب جو شود  
محو گردد در وی و جو او [۴۰] شود  
وصفت او فانی شد و ذاتش بقا  
زین سپس نی کم شود، نی بد لقا  
این مقام، مقام<sup>۴</sup> کشش است.

<sup>۵</sup>: بیت

در کشش افتی روش گم گرددت  
گر بود یک قطره<sup>۶</sup> قلزم<sup>۷</sup> گرددت

(عطار)

[بیت:]

گر کششی است ناگهان، تا نبری به خود گمان  
پیک قبول ماست آن، کان سوی مات می کشد  
باش زبون هر فره، تا بگشایدت گره  
درد گزین که درد به، کان به دوات می کشد

این مقام، مقام<sup>۸</sup> درد و سوز است و مقام عشق است.

نیز به تمامه از ایشان زایل شود که هیچ وصفی از اوصاف بشریت در ایشان باقی نماند. این است فناه فناه فنا و فناه اتم  
عبارت از این فنا است.

۱. ب: بیت

۲. ب: - بیت

۳. ب: خداخوان

۴. ب: - و

۵. ب: ره رو

۶. - مقام

۷. ب: - بیت

۸. ب: یکقره

مثنوی:<sup>۲</sup>

هر چه جز معشوق باقی جمله سوت  
تیغ لا در قتل غیر حق براند  
ماند الا الله، باقی جمله رفت  
شاد باش ای عشق، شرکت سوز رفت  
(مولوی)

این مقام، مقام<sup>۰</sup> توحید و وحدت است. در این مقام بوده است که بعضی از<sup>۱</sup> اکابر مغلوب شدند<sup>۷</sup>  
و فریاد<sup>۸</sup> «سبحانی<sup>۹</sup> ما أعظم شأنی» برآوردن.<sup>۱۰</sup>

آنچنان بوده است که سلطان العارفین<sup>(۲۶)</sup> گاهی در این مقام مغلوب می‌شده‌اند و این عبارت  
می‌فرموده‌اند. بعضی از یاران ایشان که به این مقام<sup>۱۱</sup> عالی نرسیده بوده‌اند و محرم این مقام  
نبوده‌اند گفته باشند به ایشان که عجب است از شما که همچنان می‌گویید.<sup>۱۲</sup> ایشان گفته باشند که  
اگر من بعد<sup>۱۳</sup> بگویم هر کسی از شما<sup>۱۴</sup> کاردی بگیرید و مرا بکشید.

## بیت:

۱. آ:- مقام

۲. ب: بیت

۳. آ: نگیر

۴. ب: بس

۵. آ:- مقام

۶. ب: - از

۷. ب: شده‌اند

۸. ب: + ای

۹. ب: + و

۱۰. ب: برآوردن

۱۱. آ:- مقام

۱۲. آ: می‌گویند

۱۳. آ: - بعد

۱۴. ب: شمایان

مرا کشید و طنابی به گردن اندازید      کشان کشان چو سکانم به کوی یار برید

جماعتی از بی حوصلگان<sup>۱</sup> بی مایه، کاردها گرفته ایستاده باشند، حضرت شیخ مغلوب شده باز باز این حکایت گفته باشند که<sup>۲</sup> «المغلوب معدور». <sup>۳</sup> ایشان معدور نداشته، کاردها بر ایشان زده زده باشند. اتفاقاً بر عکس از جهل، همه بر خود زده‌اند و خود را [الف] هلاک کرده.<sup>۴</sup>

بیت:

ای بسا کس را که صورت راه زد      قصد صورت کرد و بر الله زد

(مولوی)

بعد از رسیدن به این مقام عالی که چشم دل سالکان گشاده شد هر چند در<sup>۵</sup> خود نظر کردن کردن جز وجه باقی هیچ چیز ندیدند، آن بود که هر کس مناسب استعداد خود در این مقام سخنی گفتند.

بیت:

کجا غیر و کو غیر و کو نقش غیر      سوی<sup>۶</sup> الله و الله ما فی الوجود

[بیت:]

به غیر از دوست در عالم کسی نیست      و ما فی الدار غیر الله دیار

و در این مقام بود که بعضی از<sup>۷</sup> اکابر سخنان بلند گفتند.

بیت:

۱. آ و ب: بی حوصله گان

۲. آ: - که

۳. ب: + و

۴. آ: کرد

۵. ب: + در

۶. ب: سو

۷. آ: - از

صفه و بام و سرا جمله پر است از خدا      چشم<sup>۱</sup> دلی برگشا تا که رسد روشنی

و حضرت<sup>۲</sup> مولانا عبدالرحمن جامی<sup>(۲۷)</sup> – قدس سره – می‌فرمایند:

رباعی:

همسایه و همنشین و همراه همه اوست	در دلک گدا و کسوت <sup>۳</sup> شه همه اوست
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست	در انجمن فرق و نهانخانه جمع
(جامی)	

زینهار و هزار زینهار ای سالک طریق ما<sup>۴</sup> پس از این همه سلوک که بلندتر گفته شد تا<sup>۵</sup> به این به این مقام عالی نرسی که هر چند در خود نظر کنی جز حضور و آگاهی هیچ نیایی و هر چند خواهی که این حضور و آگاهی را از خود دور کنی،<sup>۶</sup> نوانی؛ از سخنان بلند این طایفه نگویی که که اگر گویی بی محل گفته باشی. این را افتراء<sup>۷</sup> کذبست گفته‌اند به حق – سبحانه و تعالیٰ -. یعنی حق – سبحانه و تعالیٰ<sup>۸</sup> – مرا این چنین حال داده است و حال آنکه او را این حال نیست. این چنین کس را عید بسیار است، کمترین عقوبت او در دنیا آن است که هرگز به این حال مشرف نخواهد شد. با وجود رسیدن به این مقام عالی گفتن این سخنان بر غیر اهلش جائز نداشته‌اند.

بیت:

- ۱. آ: + و
- ۲. ب: + مخدومی
- ۳. ب: اطلس
- ۴. ب: - ما
- ۵. آ: - تا
- ۶. ب: - کنی
- ۷. ب: اقراء
- ۸. آ: - و تعالیٰ

به نادانان مگو سر حقایق [۴۱ ب] که هر گوشی سخن را نیست لایق

مگر به محترمان این طریق. علی‌الخصوص بر بعضی علماء که زهد و<sup>۱</sup> خشکی و تقوا بر ایشان غالب است و ایشان پُرند از زهد و علم و دانش خود، و هیچ جای<sup>۲</sup> آنکه از این<sup>۳</sup> سخنان در کوزه کوزه استعداد ایشان گنجد نمانده است.

بیت:

با زاهدان مگویید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرند از ننگ خودپرستی

(حافظ)

[بیت:]

با زاهدان خشک مگو حرف حق بلند منصور را بیبن<sup>۴</sup> که چه بر دار می‌کشد<sup>۵</sup>

(صائب تبریزی)

این سخنان را وجودی می‌باید که او تهی و فانی شده باشد از جمیع اوصاف بشریت. چون که ایشان را هیچ مناسبی به این سخنان نیست، هیچ بهره‌[ای] از این سخنان به ایشان نمی‌رسد؛ از این جهت بعضی اکابر را طعنه و تکفیر و انکار کرده‌اند.

بیت:

منکر چه شوی به حالت زنده دلان! چون هر چه تو را نیست کسی را نبود؟

[بیت:]

ای اولیای<sup>۶</sup> حق را از حق جدا شمرده<sup>۷</sup> گر ظن نیک داری با اولیا چه باشد

(مولوی)

۱. ب: - و

۲. ب: جایی

۳. ب: - این

۴. ب: بوین

۵. این بیت در نسخه «آ» جا افتاده و از نسخه «ب» بازنویسی شده است.

۶. آ: اولیاء

۷. آ: شمردن

مگر آنکه صدیق و مخلص باشد، از کمال صدق و اخلاص<sup>۱</sup> سخنان این مردم را دیده و شنوده است و هیچ شببه‌ای] او را نمانده، این سخنان می‌گوید، امید است که گفته گفته و کرده کرده حال او شود – ان شاء الله تعالى.–

### پی‌نوشت‌ها

۱. کاسان شهری است در آن سوی رود سیحون ابتدای ترکستان و بعد از شهر چاچ (تاشکند امروزی)، واقع در دره فرغانه که اکنون در جنوب ایالت نمنگان در شرق ازبکستان قرار دارد (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷: ۷۹).

۲. در جست‌وجوی منع این حدیث، تنها احادیث و روایات مشابهی یافت شد، اما دقیقاً عین حدیث مذکور یافت نشد. احادیثی چون: رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْلُ لَهُ إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ (جامع الاخبار)، دیگر قالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَفْضَلُ الْعِلْمِ لِإِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ وَأَفْضَلُ الدُّعَاءِ إِلَيْهِ أَسْتَغْفِرُ لِذَنْبِكَ (جامع الاخبار).

۳. عبید‌الله خان شیانی: ابوالغازی سلطان عبید‌الله خان شیانی یا همان عبید‌الله ازبک، (۱۵۴۶ق/ ۱۵۳۹م). یکی از امرا و سلاطینی بود که کاسانی را مورد احترام قرار می‌داد و به وی ارادت می‌ورزید. خواجگی احمد کاسانی نیز نسبت به وی ارادت داشت و در بسیاری از رسائلش او را مدح گفته است، چنانکه رساله چهار کلمه را با ستایش او آغاز کرده است و در آن، از وی به «محبوب قلوب درویشان، عبید‌الله خان» نام برده است. کاسانی همچنین در سلسله احادیثیین این سلطان را در ردیف مشایخ سلسله خواجگان آورده است، و رساله گل و نوروز را به مناسب پیوستن عبید‌الله خان به گروه درویشان تألیف کرده است. همچنین از رساله واقعه حقانیه وی چنین برمی‌آید که در لشکرکشی عبید‌الله ازبک به خراسان جزو ملازمان وی بوده است (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷: ۸۰- ۶۶۳- ۶۶۲). منزوی، ج ۲، ۷۹.

۴. مصحح این رساله در جست‌وجوی منع این روایت، به حدیثی که زراره از امام باقر<sup>(ع)</sup> نقل می‌کند دست یافت که درباره عهد است می‌باشد و آن حدیث این است: «عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِينِ أُذَيْنَهُ عَنْ زُرَارَهُ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ - وَإِذَا خَذَ رَبُّكَ

مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلِي إِلَى آخرَ الْآيَةِ فَقَالَ  
وَأَبُوهُ يَسْمَعُ<sup>(۱)</sup> حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَبْضَ قَبْصَةٍ مِنْ تُرَابِ التُّرْبَةِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ<sup>(۲)</sup> فَصَبَّ  
عَلَيْهَا النَّاءَ الْعَذْبَ الْفَرَاتَ ثُمَّ تَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَّاً عَلَيْهَا النَّاءَ الْمَالِحَ الْأَجَاجَ فَتَرَكَهَا أَرْبَعِينَ  
صَبَّاً فَلَمَّا اخْتَرَتِ الطِّينَةَ أَخْذَهَا فَعَرَكَهَا عَرْكًا شَدِيدًا فَخَرَجُوا كَالَّذِي مِنْ يَمِينِهِ وَشِمَائِلِهِ وَأَمْرَهُمْ  
جَمِيعًا أَنْ يَقْعُوا فِي النَّارِ فَخَلَّ أَصْحَابُ الْيَمِينِ فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَاماً وَأَبَى أَصْحَابُ الشَّمَالِ أَنْ  
يَدْخُلُوهَا»، (کلینی، ۱۳۶۲، ج: ۷).

۵. خواجهگان: در مأخذ از طریقت نقشبندیه به عنوان طریقت خواجهگان یاد شده است (فرهنگ ادبیات فارسی).

۶. معنعن به معنای سلسله وار، به حدیثی گویند که زنجیره سند آن مرتب باشد... (لغت نامه دهخدا).

۷. به نظر می‌رسد این سخن و حکمت که کاسانی در این رساله و رسائل دیگر کش به دفعات آن را تکرار می‌نماید و بر اهمیت آن تأکید بسیار دارد، برگرفته از احادیث و روایاتی از این قبیل باشد: «عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِنِ أَبِيهِ عَمِيرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنْ الْحَلَبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ<sup>(۳)</sup> إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى  
عَمَلٍ فَلَيْدُهُ عَلَيْهِ سَنَةٌ ثُمَّ يَتَحَوَّلُ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَى غَيْرِهِ وَذَلِكَ أَنَّ لِيَةَ الْقَدْرِ يَكُونُ فِيهَا فِي عَامِهِ ذَلِكَ  
مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ» و همچنین «عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرَبٍ عَنْ رَزَارَه  
عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ<sup>(۴)</sup> قَالَ قَالَ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا دَأَوْمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ» و «أَبُو عَلَيٌّ  
الْأَشْعُرِيُّ عَنْ عِيسَى بْنِ أَيُوبَ عَنْ عَلَيٌّ بْنِ مَهْرَيَارَ عَنْ فَضَالَهُ بْنِ أَيُوبَ عَنْ مُعَاوِيَهُ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ نَجَبَه  
عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ<sup>(۵)</sup> قَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَمَلٍ يُدَاؤْمُ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّ» (کلینی، ۱۳۶۲، ج: ۲، ۸۲).

۸. این روایت در کتب معتبر نقل شده است از جمله بحار الانوار، معانی الاخبار، قرب الاسناد و... اما در ادامه آن و در پاسخ پیامبر<sup>(ص)</sup> به معنای بله تقریر دیگری است متفاوت از استبطان کاسانی از این روایت: ...أَبِي عَنِ الْحِمَيرِيِّ عَنْ هَارُونَ عَنْ أَبِنِ صَدَقَهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَ قَالَ قَالَ  
الْبَيْهِيِّ<sup>(۶)</sup> دَخَلَتِ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْبُلْهَ قَالَ فَلَمَّا دَخَلَتِ الْجَنَّةَ فَقَالَ الْعَاقِلُ فِي الْخَيْرِ وَالْعَاقِلُ عَنِ النَّسَرِ  
الَّذِي يَصُومُ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ (شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۲۰۳)، که ترجمه این روایت این است: سعد بن صدقه از حضرت صادق از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السلام روایت نموده که پیغمبر صلی الله عليه و آله فرمود: وارد بهشت شدم و دیدم بیشتر اهل آن افرادی هستند که به امور دنیا اهتمامی ندارند و لکن در أمر آخرت زیر کند عرض کردم: «بله» (خوشخوی و نیک فطرت که به دقایق امور کمتر

می‌رسد) یعنی چه؟ فرمود: آن کس که در انجام نیکی‌ها عاقل است و از بدی بی‌خبر (اصلاً اندیشه بد در سر نمی‌پرورد)، آنکه در هر ماه سه روز روزه می‌گیرد (شیخ صدوق، ۱۴۰۳، ج: ۲۲: ۲۲).

۹. این بیت در دیوان عطار بدین شکل آمده است:

دیگران را وعده فردا بود      لیک او را نقد هم اینجا بود

۱۰. شبی: ابوبکر شبی، نام او جعفر بن یونس است و نامهای دیگری همچون دلف بن جعفر و دلف بن جحدیر نیز برایش ذکر کرده‌اند، اما بر قبر وی در بغداد جعفر بن یونس نوشته‌اند. سلمی در طبقات الصوفیه نام وی را در فهرست چهارمین طبقه بزرگان تصوف می‌آورد. وی او را خراسانی‌الاصل اما مولدش را بغداد می‌داند. شبی هشتاد و هفت سال عمر کرد و در سال ۳۳۴ قمری از دنیا رفت. از وی سخنان عارفانه بسیاری نقل کرده‌اند که در تفحیح‌الانس جامی و طبقات الصوفیه سلمی برخی از آن‌ها آورده شده است.

۱۱. سنایی غزنوی. این بیت در دیوان سنایی این گونه آمده است:

به هر چه از راه دور افني چه کفر آن حرف و چه ايمان

به هر چه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

۱۲. خواجه علاء‌الدین عطّار: نام وی محمد بن محمد البخاری است. او شاگرد بلاواسطه و داماد خواجه بهاء‌الدین نقشبند بوده است و حضرت خواجه در زمان حیات خود حواله تربیت بسیاری از شاگردان را به او می‌دادند. وی با یک واسطه استاد خواجه عبید‌الله احرار و با دو واسطه استاد جامی است. وفات ایشان به گفته جامی در تاریخ ۲۰ ربیع‌الثانی ۸۲۰ قمری بوده است و مزار ایشان در ده نوچگانیان است (پارسا، ۱۳۵۴، ۹ - ۸؛ جامی، ۱۳۸۲: ۳۹۶ - ۳۹۴).

۱۳. چگانیان که مغرب صغانیان است ناحیه‌ای است واقع در مسیر علیای آمودریا (جیحون)، (لغتنامه دهخدا).

۱۴. آداب السالکین از جمله رسائل کاسانی است که در آن از آداب و اموری که سالک طریق پاید آن‌ها را رعایت کند سخن گفته است. این رساله از جمله حجمی‌ترین رسائل کاسانی است که در نسخه مجلس «آ» ۳۱ برگ گ دارد.

۱۵. کاسانی در آداب السالکین، این جمله را بیشتر توضیح می‌دهد: «چرا که عبارت از عمر نفسی چندی است محدود فی علم‌الله. ماضی مرده است می‌گویند مستقبل نزاده است و حال در نزع است. یعنی

هرچه گذشته است پیش منتهیان قابل تدارک نیست، چرا که اگر به تدارک آن مشغول شوند وقت از دست می‌رود، هرچه وقت سیف قاطع گفته‌اند... مستقبل نزاده است یعنی هنوز نیامده است تا آمدن را عمر وفا می‌کند یا نی؟ چرا که این طایفه هر نفس را نفس اخیر اعتبار می‌کنند» (کاسانی، رسالت آداب السالکین، نسخه مجلس، برگ ۵۴).

۱۶. سنای غزنوی. مصرع دوم این بیت در دیوان او چنین است:

حب دنیا پای بند است ار همه یک سوزن است

۱۷. خواجه عبیدالله احرار: ناصرالدین عبیدالله احرار در ماه رمضان ۸۰۶ قمری در باستان که دهی از توابع تاشکند است زاده شد. هنوز اوایل حال او بود که برخی بزرگان پیش‌بینی کردند که احرار در آینده به مقام والایی خواهد رسید. در سال ۸۵۵ از باستان به سمرقند عزیمت کرد و تا پایان زندگی همان جا ماند. وی از بزرگان طریقه نقشبندیه بود و این طریق را از مولانا یعقوب چرخی که یکی از خلفای بهاءالدین نقشبند است دریافت کرده بود. برای خواجه عبیدالله احرار کرامات بسیاری ذکر کرده‌اند؛ چنانچه گویند: در هجده سالگی چنان ذکر بر وی مستولی بود که از هر چیز حتی از باد و درختان هم آواز ذکر می‌شیند. رفتار او با مریدان و خدامان و اصحاب خود نمونه اعلای مساوات انسانی بود. درباره احوال و آثار او منابع جامعی در دست است؛ از جمله رشحات عین الحیات، احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار (واعظ کاشفی، بی تا، ج ۲: ۳۸۷ و ۴۱۵).

۱۸. حضرت امیر قاسم: سید معین الدین علی بن نصیر الدین هارون بن ابو القاسم حسینی تبریزی معروف به قاسم انوار یا شاه قاسم انوار است که کاسانی در رسالت در بیان ذکر خویش از وی با عنوان قاسم عارف هم یاد می‌کند. وی یکی از مشاهیر شعرای صوفی مشرب ایران و یکی از بزرگان قرن نهم بود. او در ۷۵۷ قمری ولادت یافت و جوانی را در تبریز گذراند و به همین جهت به تبریزی معروف شد. در ۸۳۷ قمری در خرجد جام در گذشت. قاسم انوار در شعر، قاسم و قاسمی تخلص می‌کرده و گذشته از دیوان غزلیاتش که معروف است آثار دیگری نیز به نظم و نثر داشته است که عبارتند از: مثنوی توجه‌نامه یا واقعه هرات، انسیس العاشقین، رساله وجود، مکاتیب، سوال و جواب و رسالت الامانه (نفسی، ۱۳۴۴: ۵۹۲؛ ۲۹۲: ۲۹۱؛ جامی، ۵۹۰ و ۵۹۱).

۱۹. خواجه بهاءالحق والدین: خواجه محمد بن محمد بخاری (۷۱۸-۷۹۱ق) عارف نامدار و مؤسس سلسله نقشبندیه است. وی به خواجه بزرگ شاه نقشبند ملقب است. خواجه در قصر هندوان، روستایی در نزدیکی بخارا که بعدها به قصر عارفان شهرت یافت به دنیا آمد. پدرش از صوفیان زمان خود بود. بهاءالدین در هجده سالگی به خدمت خواجه سماوی درآمد و تحت تعلیم او قرار گرفت. پس از

در گذشت سماسی همراه جدش به سمرقند رفت و صحبت درویشان چندی را در کرد. بهاءالدین حنفی مذهب بود و به ائمه شیعه نیز ارادت می‌ورزید. در منابع سلسله مشایخ او را از دو طریق، یکی از راه امام رضا و دیگری از راه حسن بصری به حضرت علی رسانده‌اند (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳: ۷۲ - ۷۴).

۲۰. قاشق و کفگیر کوچک (لغت‌نامه دهخدا) چمچه در دیگر خستن: قاشق در دیگر زدن، هم زدن غذا.
۲۱. این سخن را در ارشاد القلوب این گونه می‌باییم: «أفضل الطاعات مراقبة الحق سبحانه و تعالى على دوام الأوقات و من سعادة المرأة أن يلزم نفسه المحاسبة و المراقبة و سياسة نفسه باطلاع الله و مشاهدته لها و أنها لا تغيب عن نظره و لا يخرج عن علمه و ينبغي للواعظ غيره أن يعظ نفسه قبلهم و لا يغره اجتماع الناس عليه و الاستماع منه فإنهم يرافقون ظاهره والله شهيد على ما في باطنها» (دلیلی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۱۲۸).
۲۲. این حدیث را در بحار الانوار به صورت‌های زیر می‌باییم: تفکر ساعت خیر من عبادة ستین سنته، (مجلسی، ج ۶۶: ۲۹۳)؛ عنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِيَادَةَ سَنَةٍ، (مجلسی، ج ۶۸: ۳۲۷).
۲۳. در جست‌وجوی منبع این حدیث، خود این حدیث با این الفاظ یافت نشد، اما با اندک تفاوت در کتب معتبر حدیثی نقل شده است. واژه «لیغان» که در نسخه آ«لیان» آمده است در کشف‌الغمة فی معرفة‌الائمه، ج ۲: ۲۵۴، به صورت «لیران» نیز آمده است و آن حدیث در کتاب مذکور این گونه نقل شده: «انه لیران علی قلبی و انى لاستغفر بالنهار سبعين مرة». در اینجا «لیران» به معنای «غلبه می‌شود» ترجمه شده است (زواره‌ای، ۱۳۸۲، ج ۳: ۶۴). و در کتب دیگر همان واژه «لیغان» آمده و اصل حدیث با اندکی تفاوت نقل شده است. مثلاً در بحار الانوار آمده است «انه لیغان علی قلبی فاستغفرالله فی الیوم سبعين مرة»، (مجلسی، بی‌تا، ج ۱۸۳: ۶۰). درباره معنای واژه لیغان در مصباح‌المنیر آمده است: وَ فِي حَدِيثٍ «وَ إِنَّهُ لِيَغَانُ عَلَى قَلْبِي» كِتَابَةً عَنِ الْإِشْغَالِ عَنِ الْمَرَاقِبَةِ بِالْمَصَالِحِ الدُّنْيَايَةِ فَإِنَّهَا وَ إِنْ كَانَتْ مُهِمَّةٌ فَهِيَ فِي مُقَابَلَةِ الْأُمُورِ الْأُخْرَوِيَّةِ كَاللَّهُ عِنْدَ أَهْلِ السُّرَاقَةِ (مقری، بی‌تا، ج ۲: ۴۶۰). و در النهاية فی غریب‌الحدیث والاثر آمده است: أراد ما یغشاه من السهو الذی لا یخلو منه البشر، لأنَّ قلبه أبداً کان مشغولاً بالله تعالیٰ، فیإن عرض له وقتاً ما عارض بشريٌّ یشغله من أمور الأمة و الملة و مصالحهما عدَّ ذلك ذنباً و تقصيرًا، فیفرغ إلى الاستغفار» (ابن‌اثیر، ۱۴۱۲، ج ۳: ۴۰۳).

۲۴. نام دهی است از بخش سراسکند شهرستان تبریز (*لغت‌نامه دهخدا*)، اما در اینجا به معنای جا و مکان است.

#### ۲۵. دریا

۲۶. سلطان‌العارفین (بایزید بسطامی)، کاسانی از بایزید بسطامی در این رساله با عنوانی چون «سلطان‌العارفین» و گوینده «سبحانی ما أعظم شأنی» یاد می‌کند. نام وی طیفور بن عیسیٰ بن آدم بن سروشان است. جد او سروشان مجوسى بوده و مسلمان شده بود. طیفور و دو برادر دیگرش آدم و علی هر سه از عابدان و زاهدان بزرگ و صاحب احوال بودند. وی در بسطام به دنیا آمد و در سال ۲۷۱ قمری از دنیا رفت. شطحیات او به اندازه‌ای شهرت یافت که بسیاری از عارفان و صوفیان از آن الهام گرفتند. از جمله این شطحیات عبارت «سبحانی ما أعظم شأنی» می‌باشد. شور و غلبه‌ای که این جمله با خود دارد در حکایات صوفیه بیان شاعرانه‌ای می‌باشد، چنانکه عطار و مولانا از «سبحانی ما أعظم شأنی» گفتن بایزید حکایات بسیار لطیفی ساخته‌اند حاکی از اتحاد عارف با حق. درحقیقت بنا به قول استاد عبدالحسین زرین کوب بخش عمداء از شطحیات بایزید از جمله این کلام گستاخانه، لطیف و درعین حال حاکی از حالتی است که در آن عارف خویشن را با حق متحد می‌باشد (سلمی، ۱۴۱۹: ۶۷؛ عطار، ۱۳۸۱، ج: ۱۴۰؛ مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ایات: ۲۱۵۳ - ۲۱۰۱؛ زرین کوب، ۱۳۷۶: ۴۴).

۲۷. مولانا عبدالرحمن جامی: نورالدین عبدالرحمن (۸۹۸-۸۱۷ق) ادیب، عارف و شاعر قرن نهم. وی در جوانی در علوم متداول عصر تبحر یافت و با بزرگان فرقه نقشبندیه آشنا شد و دست ارادت به عارف و صوفی مشهور سعدالدین کاشغری و عبیدالله احرار داد. از آثار او می‌توان به *نفحات الانس*، *خمسة المتصحرين*، *هفت اورنگ*، *شواهد النبوة* و *بهاستان اشاره* کرد (فرهنگ ادبیات فارسی، ۱۳۸۷: ۴۶۶ - ۴۶۵).

#### منابع

ابن اثیر، مبارک بن محمد. (۱۴۱۲)، *النهاية في غريب الحديث والاثر*، ریاض: دار ابن الجوزی.

انوشه، حسن. دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در آسیای میانه، تهران: سازمان چاپ و

انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰،

پارسا، خواجه محمد. (۱۳۸۱)، *فصل الخطاب*، جلیل مسگریزاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

پژوهنده، لیلی. (تابستان ۱۳۷۷)، «گل نوروز»، *مقالات و بررسی‌ها*، دفتر ۶۳،

- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۸۲)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، به کوشش محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: اطلاعات.
- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۴)، *دیوان حافظ*، براساس نسخه فروینی و غنی با مقدمه بهاءالدین خرمشاھی، تهران: تاهید.
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- دیلمی، حسن. (۱۴۱۲)، *ارشاد القلوب الى الصواب*، قم: شریف رضی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۶)، *جستجو در تصوف ایران*، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر
- زواره‌ای، علی بن حسین. (۱۳۸۲)، *کشف الغمة* (ترجمه و شرح)، چاپ سوم، تهران: اسلامیه
- سلمی، عبدالرحمن. (۱۴۱۹)، *طبقات الصوفیه*، بیروت: دار الكتب العلمیه.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۱)، *تلذكرة الاولیاء*، تهران: سپهر ادب.
- فرهنگ ادبیات فارسی، (۱۳۸۷) تهران: نشر نو.
- کاسانی، خواجگی احمد. رساله آداب السالکین، نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۵
- . چهار کالمه، نسخه خطی کتابخانه مرعشی نجفی، شماره ۱۲۵۳۷
- . گل نوروز، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، شماره ۱۴۰۱
- . رساله وجود، نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۵
- . رساله در بیان ذکر، نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۵
- کشمی بدخشی برهانپوری، محمد هاشم. (۱۳۷۴)، *نسمات القدس من حدائق الانس*، تصحیح منیر جهان‌ملک، تهران: کتابخانه دانشکده ادبیات، پایان‌نامه دکتری،
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۲)، *الكافی*، چاپ دوم، تهران: اسلامیه.
- لغت‌نامه دهخدا.
- مجلسی، محمد باقر. (بی‌تا)، *بحار الانوار*، تهران: اسماعیلیه.
- محدث نوری، حسن بن محمد تقی. (۱۴۰۸)، *مستارک الوسائل*، قم: مؤسسه آل‌البیت لایحاء التراث.
- مقری قیومی، احمد بن محمد بن علی. (بی‌تا)، *مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*.
- متزوی، احمد. (۱۳۶۴)، *فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، اسلام‌آباد*: بی‌نا.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۷) *مثنوی معنوی*، قم: اندیشه ماندگار.
- نفیسی، سعید. (۱۳۴۴)، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری*، بی‌جا: فروغی.

واعظ کاشفی، فخرالدین علی بن الحسین. (بی تا)، رشحات عین الحیات، علی اصغر معینیان،  
بی جا: بنیاد نیکوکاری نوریانی.

-International Dictionary Of Historic Places: Asia And Oceania.

-Svat Soucek ,A History of Inner Asia ,Cambridge University press.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.